قتلهای زنجیره‌ای جوانان کرمان

دیوان عالی کشور بر ربودن و قتل جوانان کرمانی صحه گذاشت

ادامه از صفحه اول

خلاصه واقعه:

در تابستان سال گذشته ۶ نفراز اعضای پایگاه مقاومت بسیج علی‌اصغر مولا در کرمان در طی چند ماه، از تاریخ ۲۳ شهریور ۱۳۸۱، ۵ دختر و پسر جوان را می‌ربایند. مصیب افشاری، محسن کمالی، جمیله میراسماعیلی و زوج جوان شهره نیک‌پور و محمدرضا نژادملایری پس از ربوده‌شدن در باغ پسته‌ای در ۱۵ کیلومتری کرمان توسط این بسیجیان به جرم فساد اخلاقی محاکمه شده و از طرق مختلف از جمله خیفه‌شدن، زنده‌بگور شدن و سنگسارشدن به قتل می‌رسند. فرماندهی این گروه، آنطور که در اخبار رسمی انتشار یافت، به عهده محمدحمزه مصطفوی سرباز مرکز کنترل فرماندهی ناجا بود.

قاتلان پس از شناسایی مقتولین در خیابانها، آنها را طبق قوانین شرع مهدورالدم تشخیص داده، ربوده، محاکمه و پس از استخاره به قتل رساندند.

در ارتباط با این پرونده سردار جورکش با طرح اینکه ناگفته‌هایی دارد، توسط سردار قالیباف از مقام خود در کرمان برکنار و به تهران منتقل شد. پس از حدود ۸ ماه در اردیبهشت ۱۳۸۲ آقای امیری‌تبار قاضی پرونده، با تاکید مکرر بر نیت پاک قاتلان در مبارزه با فساد و پاکسازی شهر کرمان و برای جلوگیری از جریحه‌دارشدن قلب خانواده‌های شهدا دادگاه را به صورت غیر علنی برگزار کرد، و متهمین به اتهام قتل و تجاوز به اعدام محکوم شدند.

پس از اعتراض این قاتلان بسیجی به این احکام، پرونده به دیوان عالی کشور ارجاع شد و شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور در اواسط شهریور همزمان با برگزاری پانزدهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در ایران، رای دادگاه کرمان را نقض کرد.

دیوان عالی اقاریر متهمان در حضور دادگاه بدوی را نپذیرفت و اعلام کرد که احراز اعتقاد یا عدم اعتقاد اینها با دادگاه بدوی رسیدگی‌کننده بوده که خوشبختانه اعتقاد اینها بر مهدورالدم بودن آن ۶ نفر محرز شده است.

دیوان عالی اتهام آدم‌ربایی و تجاوز به عنف و قتل را که خود متهمان به آن اعتراف کرده بودند وارد ندانست و با وجود اینکه سه نفر از این متهمان خود به تجاوز اعتراف کرده بودند قاضی دادگاه گفت که دلیلی بر اثبات روابط نامشروع به بعضی از متهمان وجود ندارد و اعلام کرد که مقتولین مهدورالدم بوده‌اند.

با توجه به اینکه در سطح کشور در مواردی مشابه که قاتلان هیچ وابستگی ویژه‌ای ندارند به سادگی و به سرعت احکام اعدام و یا قصاص صادر و به سرعت اجرا می‌شود به گونه‌ایکه در سال گذشته در ۶ ماه میانی سال ما به طور متوسط شاهد یک اعدام در روز در ایران بودیم. ویژگی این قاتلان وابستگی و تعلق آنها به بسیج است که این همه موجات نگرانی آیات عظام و حجج‌اسلام است که در دیوان عالی و در قوه قضاییه تکیه بر مسند قضاوت زده‌اند.

مبنای استناد قانونی برای لغو حکم

دیوان عالی اعلام می‌کند که دلیل نقض حکم این است که متهمان افرادی متدین بوده و حکم در مورد مهدور الدم‌بودن مقتولان اشتباه نبوده است.

این تشخیص به قانون مجازاتهای اسلامی استناد دارد. طبق یکی از بندهای این قانون اگر کسی اعتقاد پیدا کند که کسی مهدورالدم است می‌تواند او را به مجازات برساند. و ملاکهای مهدور الدم‌بودن در شرع مشخص است. و آقای جعفر یزدی وکیل مدافع خانواده‌های جوانان مقتول در این رابطه می‌گوید که برای قضات دیوان عالی کشور شبهه‌ای ایجاد شده است و قرار شده که مهدور الدم‌بودن مقتولین مجددا مورد بررسی قرار گیرد و در جای دیگر با اشاره به قانون تشخیص مهدورالدمی بلافاصله به توجیه این قانون پرداخته و تاکید می‌کند که «حساب مهدور الدم‌بودن در شرع مشخص است یکی این که لواط کار است یکی دیگر توهین‌کننده به رسول اکرم و امثال این، والا آنها نمی‌توانند فردی راکه خدای ناکرده انحراف اخلاقی دارد یا اینکه خدای ناکرده اعتیاد دارد یا توزیع کننده جزئی مواد مخدر است اینها از نظر اسلام مهدورالدم نیستند».

این وکیل مدافع می‌گوید که متهمین ادعا کرده‌اند که چنین اعتقادی را داشته‌اند در صورتی که از نظر بنده این اعتقادشان درست نبوده است. اگر هم داشته‌اند نبوده است و من اطمینان دارم که اینها اعتقادی هم به مهدورالدم‌بودن نداشته‌اند چنانکه اگر می‌داشتند استخاره نمی‌کردند.

آقای جعفری یزدی می‌گوید که این طور هم نیست که خدای ناکرده با توجه به اینکه دیوان عالی کشور این رای را نقض کرده است حقی از اولیا دم مقتولین ضایع شود این هنوز ۵ مرحله دیگر بررسی دارد.

عکس‌العمل مطبوعات و نهادها

در انتقاد و اعتراض به این حکم برخی مطبوعات و سازمانهای داخل کشور به این مطلب پرداختند. از جمله روزنامه‌های انتخاب و اعتماد و سازمان دفاع از قربانیان خشونت نسبت به سواستفاده از تشخیص مهدور الدم‌بودن افراد هشدار دادند و همچنان غلامحسین حیدری رئیس کل استان کرمان با طرح اینکه تشخیص خودسرانه مهدور الدم‌بودن باعث مختل‌شدن نظم جامعه خواهد شد به این حکم انتقاد کرد. او گفت که تناقض میان آیین دادگستری کیفری و تبصره‌هایی از قانون مجازات اسلامی به افراد اجازه می‌دهد که با تشخیص مهدور الدم‌بودن دیگران دست به جنایت بزنند. او گفت که باید این تبصره را منسوخ بدانیم و قرار است این پرونده در دادگاه‌های عمومی کرمان مجددا مورد بررسی قرار گیرد.

این قانون که امروزه به آن پرسراخته شده است مبنای بسیاری از سرکوبها و اعدامهای سیاسی و ربودنها و سربه نیست کردنهای مخالفان سیاسی و دگر اندیشان در جمهوری اسلامی بوده است که آخرین نمونه مطرح‌شده این قتلها در سطح سیاسی قتلهای زنجیره‌ای نویسندگان و در سطح غیر سیاسی و عمومی قتلهای عنکبوتی زنان در مشهد و این نمونه کرمان است.

در اردیبهشت ماه گذشته در هنگام تشکیل دادگاه قاتلان و در پی جلب‌شدن توجه افکار عمومی به این پرونده هم آقای امیری‌تبار قاضی پرونده و هم مطبوعاتی که به این قتلها پرداختند از جمله روزنامه اعتماد با به کاربردن عبارت «شش عضو باند محفلی کرمان» و اشاره نکردن به تعلق این قاتلان به پایگاه بسیج علی مولا به انحراف افکار عمومی از سازمان‌یافتگی این قتلها و ارتباط آنها با بسیج و تقلیل آن به کار یک گروه محفلی پرداختند. روزنامه آفتاب یزد به این قتلها عنوان قتل خودسرانه داد و روزنامه‌های دیگر از جمله روزنامه همشهری اصلا خبرداد نشدند که چنین جنایتی اتفاق افتاده و چنین دادگاهی تشکیل شده است.

روزنامه کیهان هم در آن زمان نه تنها اشاره‌ای به این دادگاه نکرد بلکه در همان زمان نوشت که قرار است جزیره کیش نیز به زودی از مفاسد پاکسازی شود و در واقع به کسانی که تلاش در جهت محفلی نشان‌دادن این قتلها داشتند پوزخند زد.

حال پس از رد حکم توسط دیوان عالی کشور روزنامه اعتماد می‌پرسد که آیا هرکس می‌تواند بنا به تشخیص خود دیگران را مهدورالدم شناخته و اقدام به قتل آنها کند و آیا امنیت و نظم جامعه بر اساس تشخیص افراد مختل نخواهد شد؟

روزنامه انتخاب می‌نویسد افراد عادی را محق دانستن، آنهم در تشخیص مهدور الدم‌بودن افراد نقض فلسفه تشکیل حکومت است و با این منطق سنگ روی سنگ بند نمی‌شود زیرا همگان با توسل به این استدلالها می‌توانند علیه دیگران وارد عمل شده و خودسرانه و بدون طی مراحل قانونی دیگران را مفسد فی‌الارض، مهدورالدم و محارب معرفی کنند.

آقای کریم فتاح نماینده مجلس، عضو کمیسیون اصل ۹۰، می‌گوید اقدام خودسرانه افراد برای تشخیص مهدور الدم‌بودن تنها سبب بروز هرج و مرج در جامعه می‌شود زیرا در آن صورت کسی امنیت ندارد که در خیابان راه برود، زیرا ممکن است به تشخیص افراد دیگر مهدورالدم باشد. اگر قرار باشد به جای مراجعه به قوه قضاییه خود اقدام‌کنیم دیگر چه نیازی به قوه قضاییه هست؟

روزنامه نسیم صبا هم اشاره‌ای به جریانهای خودسر دارد ولی البته نه در مورد قتل جوانان کرمانی بلکه در مورد دو موتورسواری که خودسرانه به سفارت انگلیس حمله کردند. و در این مطالب کمتر اشاره‌ای به خود جوانان قربانی و حق زندگی آزادانه آنها می‌شود و درست در همین هفته است که می‌خوانیم که بالاترین آمار مهاجرت جوانان و فرار مغزها در سطح جهان متعلق به جوانان ایرانی است.

در همین رابطه روزنامه اعتماد پیرامون نحوه کشتن جوانان کرمانی و دستگیری قاتلان نوشته است:

دیوان عالی کشور رای دادگاه کرمان را در خصوص متهمان پرونده قتل‌های محفلی کرمان نپذیرفت و با نقض حکم، پرونده متهمان را برای محاکمه دوباره در دادگاهی دیگر به دادگستری استان کرمان برگرداند. جعفر یزدی وکیل مدافع خانواده‌های مقتولان این قتل‌های سریالی، روز گذشته با اعلام این مطلب گفت: قاضی شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور در رای خود عنوان کرده است، متهمان افرادی متدین هستند و تشخیص‌شان در مورد مهدورالدم بودن مقتولان اشتباه نبوده است و با این استناد، رای دادگاه جنایی را نپذیرفته است.

وکیل مدافع همچنین گفت: دیوان‌عالی کشور اعمال نامشروع منتسب به محکوم‌شدگان را نپذیرفت و اعلام داشت که آنها در اثر فشار روانی در جریان بازجویی این اتهام را پذیرفته‌اند.

محکوم‌شدگان که به قاتلان محفلی کرمان معروف شده بودند، از اوایل شهریورماه سال گذشته با عنوان زمینه‌سازی برای جامعه‌ای پاک دست به قتل ۳ مرد و نو زن در شهر کرمان زده‌اند.

این ۶ متهم که محمد حمزه مصطفوی (سرگروه)، علی ملکی، محمد سلطانی، محمد یاعباسی، سلیمان جهانشاهی و چنگیز سالاری هستند، اردیبهشت ماه امسال توسط قاضی امیری‌تبار رییس شعبه ۹ دادگاه جنایی کرمان محاکمه و هر ۶ تن به اتهام قتل، تجاوز و ... به اعدام و زندان محکوم شده بودند.

متهمان نخستین قتل را در تاریخ ۲۱ شهریور ماه سال گذشته انجام دادند.

یکی از قربانیان پسر جوانی به نام مصیب، داروفروش خیابانی بود که یک روز متهمان او را در حالی که با دوچرخه‌اش از خیابان می‌گذشت دستگیر کردند و به عنوان اینکه تو داروی قاچاق می‌فروشی و باید به سزای عمل ناشایستت برسی به بیابان‌های اطراف کرمان معروف به جنگل جویاری بردند و پس از بستن دست و پایش، او را داخل چاله‌ای انداختند. سپس سه تخته سنگ به وزن ۳۰ کیلو برداشتند و با گفتن ذکر به ترتیب سنگ‌ها را به سر وی کوبیدند تا اینکه سنگ سوم باعث آسیب دیدگی شدید قربانی شد. با این حال مصیب هنوز زنده بود و تلاش می‌کرد تا خود را از چاله بیرون بکشد. محمد حمزه، محمد یاعباسی و چنگیز سالاری که وضع را اینگونه دیدند چاله را از خاک پر کردند و او را زنده به گور کردند.

یک هفته بعد جوان دیگری به نام محسن کریمی را به اتهام فروش مشروبات الکلی دستگیر کردند. ابتدا این جوان را به باغ متعلق به پدر محمدحمزه بردند و پس از خفه‌کردن او جنازه‌اش را به همان مکان قبلی بردند و روی جسد مصیب انداختند.

سپس نوبت جمیله زن جوانی بود که وی را به عنوان فساد اخلاقی به قتل رساندند در حالی که این زن همسر و فرزند داشت. اعضای گروه زن را به محل باغ پدر محمدحمزه بردند و بعد از اینکه او را در حوضچه خفه کردند، جسدش را ۱۰ متر آن طرف‌تر از گودالی انداختند که جسد مصیب و محسن را دفن کرده بودند آنها با این استدلال که جمیله یک زن است پس باید جسدش در کنار جسد دو قربانی نباشد بنابراین گودالی کندند و جسد زن را در آن انداختند. بعد از کشتن این ۳ نفر نوبت به جوانی به نام هادی رسید که ساعت ۴ صبح از مقابل خانه‌اش ربوده شده بود. او را به خانه پدر محمد حمزه بردند که در آن زمان به سفر حج رفته بود. بنابر اعترافات خود محمدحمزه، وی ابتدا استخاره کرد اما خوب نیامد که هادی را بکشند. بعد از اینکه سه بار استخاره کردند باز هم خوب نیامد.

محمد حمزه خطاب به قاضی، ماجرا را اینگونه تعریف می‌کند: بعد از اینکه استخاره خوب نیامد به علی ملکی گفتم لباس روحانی بپوش و به عنوان یک واعظ در او موعظه‌کن تا بعد رهایش کنیم که برود اما وقتی مشغول این کار بودیم ناگهان برادرم که طلبه است و در قم درس می‌خواند به خانه آمد و ما هم از ترس، هادی را مخفی کردیم و ساعتی بعد، او را پنهانی از خانه خارج کردیم. این متهم می‌گوید: شهره نیک‌پور و محمدرضا ملایری (چهارمین و پنجمین قربانی) را زمانی به قتل رساندیم که قصد داشتیم هادی را بازداشت کنیم....

وی دوباره به ماجرای بازداشت هادی اشاره می‌کند و می‌گوید: حدود ساعت ۷ بعد از ظهر بود که برای دستگیری هادی رفته بودیم. به دنبال او داخل کوچه‌ای دویدیم و او را گرفتیم. هنگامی که داشتیم کتکش می‌زدیم، یک پژو سفید رنگ که در آن دختر و پسر جوانی (شهره و نامزدش محمدرضا ملایری) نشسته بودند به داخل کوچه پیچید، درون پژو شهره و محمدرضا بودند. خواستیم هادی را رها کنیم و با ماشین پا به فرار بگذاریم که پیکان علی ملکی (یکی دیگر از اعضای باند) که دنده عقب می‌رفت به پژوی محمدرضا خورد، او به نشانه اعتراض بر سر علی ملکی فریاد کشید. ما هم با چوب اتاقچکو به جان او افتادیم و شیشه اتومبیلش را خرد کردیم. محمدرضا که

ادامه در صفحه ۴

حجاریان: اصلاحات مرد، زنده‌باد اصلاحات!

امامزاده بی‌معجزه اصلاحات در جمهوری اسلامی

بالاخره نظریه‌پردازان اصلاحات در جمهوری اسلامی یکی پس از دیگری اعمال کرده‌اند اصلاح‌طلبی دوم خرداد، به پایان خط خود رسیده است. اگر نخواهیم بدبینانه به قضایا بنگریم و با گفتن جمله «آن چیز که عیان است چه حاجت به بیان است» از کنار بیانات این تئوریسین‌های دوم خردادی بگذریم، کنجکاوی ما را بر آن می‌دارد ببینیم حال که همه متفق‌القولیم دیگر امیدی به ثمربخشی اصلاحات نیست، نتیجه‌گیری شخصیتهای برجسته اصلاح‌طلبی در جمهوری اسلامی از این پدیده چیست و چه راهی پیش پای مردم از ایدیخواه ایران می‌گذارند. همین کنجکاوی باعث می‌شود که وقت بگذاریم و متن سخنان هفته گذشته حجاریان، محمدرضا خاتمی، جلایی‌پور و تاج‌زاده در اردوی هفته گذشته شاخه جوانان «جبهه مشارکت ایران اسلامی» را بخوانیم.

خواننده سخنرانی حجاریان در مورد «بعد از اصلاحات چه باید کرد»، خیلی زود به این نتیجه می‌رسد که این نطق به جای آنکه اعتراف به شکست یک مشی و نتیجه‌گیری از این شکست باشد، طرح سئوال متقابلی از دیگران است. بدین سبک که «فرض کنید در بدترین حالت این طور باشد (یعنی اصلاحات به پایان رسیده باشد). ... منتهی چه باید کرد».

حجاریان، بلافاصله می‌افزاید که «بدترین حالت» حاصل نشده است: «ما مجلسی داریم که نمایندگان می‌توانند گزارش تحقیق و تفحص را بدهند. تحقیق کنند. سئوال کنند. گزارش تهیه کنند و پشت تریبون بخوانند. کلی لایحه برده‌اند. با اینکه در شورای نگهبان رد شده، اما بالاخره بحثش در مجلس شده است. لایحه منع شکنجه، منع تبعیض علیه زنان، شما این لوایح را پشت سر هم کنید ببینید چقدر لوایح برده‌اند. طرح لایحه، نامه‌نگاری‌ها، سخنرانی‌ها و نطق‌های پیش از دستور خوبی شده است. خود دولت کلی کار کرده است». البته «کلی کار» دولت ناگفته و برای خواننده، دستاورد اصلاحات به «نطق‌های خوب» محدود می‌ماند.

از نظر حجاریان، برای مردم سه گزینه بیشتر وجود ندارد: روی آوردن به «افسادات» مانند افیون، «شکست‌طلبی» بدین معنی که آرزو کنند ایران به سرنوشت عراق دچار شود، و راه سوم آن است که «اصلاحات مرد، زنده‌باد اصلاحات». حجاریان در توضیح این گزینه می‌افزاید: «اصلاحات چقدر زمان می‌خواهد؟ من قبلا در مورد تجربه انگلستان گفته‌ام که ۷۰۰ سال زمان برده است... اصلا همه حرف من را مربوط به دوره فئودالیته بگیرید. الان دوره جهانی‌شدن است. دوره ارتباطات و اینترنت است. بنابراین ۷۰۰ سال می‌شود ۷۰ سال. آیا اگر بگوییم اصلاحات تا ۷۰ سال دیگر باید ادامه پیابد، شما راضی می‌شوید؟ پای کار می‌مانید و ادامه می‌دهید؟

این، لب کلام اصلاح‌طلبان است: اصلاحات زمان می‌برد. صبر پیشه کنید. حجاریان، آب پاکی را روی دست جوانان مشارکت می‌ریزد: هفتاد سال دیگر اصلاحات ثمر می‌دهد. همین. نه راه حلی برای امروز، نه شعاری جدید. هیچ. حجاریان با «فشار از پایین، چانه‌زنی در بالا» شروع کرد، وقتی «فشار از بالا» زیاد شد دعوت به «آرامش فعال» نمود و اکنون فقط می‌گوید صبر کنید. تئوریسین اصلاحات، شنوندگان خود را بسیار کم‌حافظه فرض کرده است. کافی است حافظه سیاسی کسی تنها یک سال باشد تا به آقای حجاریان بگوید پس چه شد آن هشدارهای کنگره مشارکت در مورد اینکه جامعه ایران به سمت فروپاشی می‌رود؟ آیا در این یک سال، کاری صورت گرفته است که جلوی این فروپاشی را بگیرد؟ اگر آری، کدام کار؟ رفتن دویست هزار متخصص دیگر ایرانی به مهاجرت؟ معتادشدن میلیونها جوان دیگر به مواد مخدر؟ سر زدن آمار «زنان ویژه» (اصطلاحی که مسئولان دولتی در مورد روسپیان به کار می‌برند) به صدها هزار؟ آواره شدن ده‌هزار کودک در خیابانها؟

اگر کاری برای جلوگیری از فروپاشی صورت نگرفته است، چرا آقای حجاریان انتظار دارد دعوت او به صبر هفتاد ساله، مورد استهزا قرار نگیرد؟

حجاریان در پس شمردن گزینه‌های سه‌گانه، گزینه چهارمی را به عمد ناگفته می‌گذارد: این گزینه که مردم ایران دیگر به امامزاده اصلاحاتی که انتظای وعده نسیه معجزه‌آن موکول به هفتاد سال دیگر شده است، نبندند. سرنوشت خود را به دست خویش گیرند و مانند مردم ده‌ها کشوری که در سالهای اخیر در آنها تحول رادیکال، اما مسالمت‌آمیز به سوی دمکراسی روی داده است، بساط استبداد را برچینند. وقتی این همه تجربه جهانی پیش چشم مردم ماست، بهترین راه برای آنکه مردم به سمت «افسادات» نروند همین است که این تجارب را برایشان تشریح کنیم و بگوییم بهره گرفتن از همه ظرفیتهای حرکت اصلاحی به جای خود، اما وقتی نیز می‌رسد که این ظرفیتها به پایان خود می‌رسد و باید از چارچوب موجود فراتر رفت. نام چنین فراتر رفتنی، انقلاب است. اصلاح‌طلبان ابدی، از آنجا که تکلیف خود را با نسل موجود، تعیین نکرده‌اند و هنوز بار سفر نبسته‌اند تا از استبداد مذهبی به دمکراسی بروند، با آنکه خود را مبرادار انقلاب بهمن می‌دانند، از واژه «انقلاب» تابلوی دهشتناکی ساخته‌اند تا مبادا کسی از اصلاحات به انقلاب روی آورد. آنها آگاهانه این نکته را مسکوت می‌گذارند که تقریبا همه تحولات دمکراتیک رادیکال یا به عبارت دیگر انقلابات دمکراتیک دهه اخیر در جهان، مسالمت‌آمیز بوده است. در کشور ما به جرات می‌توان گفت تلفات و خسارات تحول رادیکال دمکراتیک، از زیانهای تداوم استبداد مذهبی به مراتب کمتر است. استبدادی که ادامه آن، همان فروپاشی مورد اشاره در کنگره مشارکت را به ارمغان آورده است و می‌آورد.

اما رهبران جبهه مشارکت عزم جزم کرده‌اند که جلوی روی آوردن مردم به انقلاب را بگیرند. محمدرضا خاتمی دبیرکل جبهه مشارکت در همان نشستی که حجاریان در آن سخنرانی کرد، گفت: «اگر چه از اصلاحات انجام شده راضی نیستیم ولی راهی جز آن نیست که این راه را ادامه دهیم». جلایی‌پور از دیگر رهبران مشارکت نیز ضمن رد تعارضی مدنی به عنوان راهکار مبارزه گفت: «باید مقاومت و ایستادگی مدنی کرد. یعنی تا جایی که می‌توانیم خواسته‌هایمان را پیش ببریم و هر جا که نتوانستیم، متوقف شویم» (از این نکته مضحک بگذریم که جلایی‌پور، «ایستادگی» را «توقف» معنی کرده است). جلایی‌پور این نکته را ناگفته گذاشت که «نتوانستن» (و در حقیقت نخواستن)، و در نتیجه توقف، به وضعیت دائمی او و همکارانش در جبهه دوم خرداد تبدیل شده است.

نتیجه‌گیری مشخص سیاسی از این نظریات را مصطفی تاج‌زاده ارائه داد که گفت: «امروز دفاع از حاتمی حتی برای کسانی که با مشی او موافق نیستند، تکلیف ملی است». بدین ترتیب، جبهه مشارکت موقعیت خود را از یک حزب سیاسی به سطح کلوب هواداران رئیس جمهور تنزل داده است. رئیس جمهوری که رهبران استبداد از او به مراتب راضی‌ترند تا مردم.